

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية

قسم المخطوطات

بداية المصطلح

و علم که حاصل بکشف است جوی های چهار است که آب شیر در ماده و انبکی است در غم و جزاییه
از معلومات کلیه شاخهاست منها عین تسمی عند بنا به هذا البسیل سلسیلا از انها چشمه است
بهر چشم از انها نامید می شود نزد فرزندان راه خدا سلسیل یعنی سلسیل گویند و عند
اصحاب المقامات و اکلامات خیر قافما و احسن مقیلا و نزد اصحاب مقامات و کرامات بهترین
مقام و نیکوترین جای خسبیدن است الا بار فیها یکلون ویشربون نیکو کاران در وی یعنی مشنوی
می خوردند و می شامند یعنی آنان که اهل احسان و تقوی اند ثمرات این کتاب یعنی بوعام جنبیه نفع
گیرند و می چشند و شربش می کنند پس این کتاب شرب صافی ابراست و الاحرار منه بیخونه
و بیخون و از در کان از وی فرح شوند و طرب می کنند یعنی آنان که از بندگی طبیعت مشمولان
انرا شده اند شاد شود بحصول بعضی علوم این کتاب طرب کنند بوصول بعضی مقاصد اش پس این کتاب
مطربشانی احرار است و هو کنبیل مصر شرب لصابین و حشره علی فرعون و الکافین این کتاب
چون نیل مصر است صابران را که بر شدت و مصیبت و بر عبادت صبر کنند و حشرت بر آن و فرجه
کافران یعنی این کتاب همچون نیل مصر است که روزی قوم موسی ستان عذاب صاب بود چون قوم فرعون شدند
خون کشتی کا قال الله تعالی یضربکم بکثیر و یهدی بکم کثیرا چنانکه خداوند تعالی گفت کراه می کند بسیار
بسیار ان و هدایت می کند باه بسیار ان ضمیر مجرور راجع است بمنزل در آیه سور بقره مذکور است
که ان الله لا یتبخی ان یضرب مثلا الاله و انه شفاه الصدور چون خلاصه کتاب مشنوی
مقصود کتاب ایه است و عجز او دعوت کنند است بحق او را بعباد صاف قران و صفی که یکی است که
این کتاب شفای سینه است چنانکه حضرت خدی قدوس در سور یوسف فرمود **یا رب العالمین**
قد جاءکم موعظ و شفاه لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین و جلاء الاخوان و رزق
کنند غمهاست یعنی زائل کنند غمهای جهل است و کشف القرآن یعنی با مبالغه کشانید مقاصد معانی
قرانت و سعة الارزاق و تطیب الاخلاق فراخ کنند رزقهاست و نیکو کنند خویشا
چون تطیب اخلاق پاک کردن نفس است از عیبه بان و اسط فراخی روزی باشد چنانکه
رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را فرمود که از فقر شکایت کرد **دم علی الطهاتین یوسع علیکم**
الرزق حاصه این کتاب بست کسی که ملازم او باشد از غنای صوری یا غنای قلبی حاصل شود

بایدی

بایدی که حاصل بکشف است جوی های چهار است که آب شیر در ماده و انبکی است در غم و جزاییه از معلومات کلیه شاخهاست منها عین تسمی عند بنا به هذا البسیل سلسیلا از انها چشمه است

بایدی که حاصل بکشف است جوی های چهار است که آب شیر در ماده و انبکی است در غم و جزاییه از معلومات کلیه شاخهاست منها عین تسمی عند بنا به هذا البسیل سلسیلا از انها چشمه است

بایدی که حاصل بکشف است جوی های چهار است که آب شیر در ماده و انبکی است در غم و جزاییه از معلومات کلیه شاخهاست منها عین تسمی عند بنا به هذا البسیل سلسیلا از انها چشمه است

بایدی که حاصل بکشف است جوی های چهار است که آب شیر در ماده و انبکی است در غم و جزاییه از معلومات کلیه شاخهاست منها عین تسمی عند بنا به هذا البسیل سلسیلا از انها چشمه است

بایدی سفره کرام بروره نوشته بدسته های نویسنده کان فرشتگان عزیزان و بیکی کنن کان که
از لوح می نویسند یعنی این کتاب نوشته است بالهامات روحانیان زیر چتری که امای نویسد
بعین روحانی الهام ربانی باشد از برای بزرگت بیخون بان لایسته الا المطهره و من
یعنی ملائکه منع می کنند با آنکه مس نمی کنند از مسک پاک شدگان پس این کتاب کسی را بیست
که پاک باشد تنزیه من رب العالمین لایه نیه الباطل من بین یدیه و لا یخلفه منزلت خدای
جهان نمی آید بروی اطلال زپیش وی و از پس وی و الله بر صد و بیقره خداوند و انگاه می کند
وی بیند این وصف که مذکور شد بعضی اوصاف قرانت و هو خیر حافظا و هو ارحم الراحمین
ان خدا بهتر است از وی نگاه داشتن و او رحمت کنند نزن رحمت کنند است و له القاب
آخر لقبه الله تعالی و این کتاب معنوی را لقبهای دیگر است لقب داد وی با خداوند تعالی
و اقتصونا علی هذا القلیل اقتصار کرده ام بر این اندک یعنی در توصیف کتاب مشنوی
و القلیل یدل علی اکثر انک دلالت می کند بر بسیار یعنی جنس و صفت و خاصه او بیاید
می کند و اجر عتد نزل علی القدر چنانکه جرعه آب بر آب جمع شده بسیار دلالت می کند
و الحقیقه نزل علی البیدر الکبیر یک مشت دلالت می کند بر خرمین بزرگ بقول العبد الضعیف
المحتاج الی رحمة الله تعالی می گوید بند ضعیف محتاج سوی رحمت خدای تعالی محمد بن محمد
بن الحسین الحقیقی البیخی تقبل الله منه محمد فرزند حسین البیخی قبول کند خدا از وی نام
حضرت مولانا جلال الدین محمد است و شهرت جلال الدین و نام پدرش بهاء الدین محمد است و لقبش سلطان
العلمایست این لقب را رسول علیه السلام نهاده است سیصد و هجده خواب دیدند و نام پدر
بهاء الدین محمد حسین است و نام پدر او احمد است و سلطان العلماء اولاد بلغ مستمکن بود و اولاد حضرت مولانا
در اینجا شدن در ششم ربیع الاول سنه اربع و ستمایه بیخ حضرت مولانا با اعتبار و اولاد حضرت مولانا
امادر زمان کودکی با پدرش بر و مر آمد بود در قونیه قونین کرده از ان جهت جلال الدین می
گویند و فاش در پنجم جمادی الاخری سنه اثنین و بیخ و ستمایه شده و حضرت مولانا وصیت
اصحاب را چنین فرموده است او صیکم بتقوی الله و السر و العلانیه و بقله الطعام و قلته
الکلام و هجران المعاصی و الاثام و مواطبه الصیام و دوام القیام و ترک التهلوت علی الدوام

استد بر کتب جمع سافر علی کتاب
بعضی از انداز و العبدت بعضی الانقیاء

در سور سجده علم است
الارصد للشی الرقبه
والارقب والرقیب
الفاظه انفاظ

الغنیة بقره
کتاب
حضرت مولانا اولاد در ان کتاب کلام مولانا در کار
سفره و بعضی از کلام مولانا در کار
از مولانا اولاد در ان کتاب کلام مولانا در کار
بایدی که حاصل بکشف است جوی های چهار است که آب شیر در ماده و انبکی است در غم و جزاییه از معلومات کلیه شاخهاست منها عین تسمی عند بنا به هذا البسیل سلسیلا از انها چشمه است

بایدی که حاصل بکشف است جوی های چهار است که آب شیر در ماده و انبکی است در غم و جزاییه از معلومات کلیه شاخهاست منها عین تسمی عند بنا به هذا البسیل سلسیلا از انها چشمه است

بایدی که حاصل بکشف است جوی های چهار است که آب شیر در ماده و انبکی است در غم و جزاییه از معلومات کلیه شاخهاست منها عین تسمی عند بنا به هذا البسیل سلسیلا از انها چشمه است

واختلاف الجفا من جميع الانام ونزك مجالسة السفهاء والعام وملازمة مصاحبة الصالحين
والكرام وان خير الناس من ينفع الناس وخير الكلام ما قل ودل وحضرت مولانا از نزل ای بکر است
رضوانه عنه نسبت اینست جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد بن محمد بن بود
بن ثابت بن مسیب بن ظهیر بن حماد بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق اجتهدت فی تطویل المنظوم
المثنوی مشتمل علی الغرایب والنوادر مقول قول اینست کوشیدم در دل ز کون منظوم مثنوی که مشتمل
است بر غویب نوادر مراد از غرایب تمثیلات و تشبیهات است که معقول را بدرجة محسوس کند تا هم
عقل را مساعد شود و مراد از نوادر حکایات است و غیر الحکایات و دربر الدلالات لفظ جمع مخرج است
وان سپید است بیش از درم در پیشانی اسب و مراد از غرر مقالات کلمات روشن و لفظ
در جمع در است و مراد از در در دکالات لایل حقه و راهین و اضحاست و رطبة الزهاد
زیرا این کتاب بیان کند که وصول بحضرت با عرض از غرض است و بتوجه جانب فیاض حقیقة العباد
و رطبة الزهاد زیرا این کتابی که چنین باشد بوستان عبادت کنندگان در اینست تا که ایشان همچین
میوهائی انتفاع کنند قصیده المبایة کثیرة المعانی یعنی در وی جوامع الکلم است لا استدعاء و سیدی
و سیدی و معتق نام متعلق است بلفظ اجتهدت یعنی کوشیدم از برای خواستن بهتر من و مسند من معتقدان
که شیخ حسام الدین است سبب نظم کتاب مثنوی است تفصیل آنست که شیخ حسام الدین از حضرت مولانا درخواست کرد که
اگر بطلم الحی نامه سنائی و منطق الطیر شیخ عطار کتبی منظوم کرده تا دوستان را یاد کاری بود غایت
غایت باشد حضرت مولانا فی الحال از دستنار خود کاغذی بیرون آورد و به دست شیخ حسام الدین در آورده
بیت از او مثنوی نوشته تا آنجا که بچرخ راه باید والسلام بعد از آن حضرت مولانا فرمود که پیش از آنکه
از غیر شما سر بر زدن عالم غیب در لم این را الفکر کرده بود که این نوع کتابی منظوم کرده شود پس از آن اقدام
شیخ حسام با اهتمام تمام در آن شروع نمود که گاه چنان بودی تا او را شب مطلع فرمود حضرت مولانا ملاکی کرد
و شیخ حسام الدین بخط خوب می نوشت و مجموع آن نوشته را باواز بلند بر حضرت مولانا می خواند
و مکان الروح من جسدی عطف است بر سیدی یعنی از بهر علی کسی که بجای چنانست از تن و ذخیری یومی
و غدی نفقه نگاه داشته روزی فردی من یعنی سبب سعادت دنیا و آخرت مراد ظاهر عبارت
حضرت مولانا را موهبت که شیخ حسام الدین است او را باشد ملحق آنست که شیخ حسام الدین محبت

مولانا حسین بن ابی طالب در مثنوی از حضرت مولانا فرمود
و لفظ العباد از آن در مثنوی است که شیخ حسام الدین
مخبر از شیخ حسام الدین است و در این کتاب
احمد بن محمد بن حسین بن احمد بن محمد بن بود
بن ثابت بن مسیب بن ظهیر بن حماد بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق اجتهدت فی تطویل المنظوم

کتابی که در این کتاب است
و در این کتاب است
و در این کتاب است

الحقیقة ذات الیقین
و فی کل کلمة
علیه حایط

کله جامع است که لفظش آنکه باشد فی معنی
بسیار این بلاغت حکم او بیت جوامع الکلم
خاصه رسول است علیه السلام
و خاصه و در آن است علیه السلام
علا و است

بیت از او مثنوی نوشته تا آنجا که بچرخ راه باید والسلام بعد از آن حضرت مولانا فرمود که پیش از آنکه از غیر شما سر بر زدن عالم غیب در لم این را الفکر کرده بود که این نوع کتابی منظوم کرده شود پس از آن اقدام شیخ حسام با اهتمام تمام در آن شروع نمود که گاه چنان بودی تا او را شب مطلع فرمود حضرت مولانا ملاکی کرد و شیخ حسام الدین بخط خوب می نوشت و مجموع آن نوشته را باواز بلند بر حضرت مولانا می خواند و مکان الروح من جسدی عطف است بر سیدی یعنی از بهر علی کسی که بجای چنانست از تن و ذخیری یومی و غدی نفقه نگاه داشته روزی فردی من یعنی سبب سعادت دنیا و آخرت مراد ظاهر عبارت حضرت مولانا را موهبت که شیخ حسام الدین است او را باشد ملحق آنست که شیخ حسام الدین محبت

صادق
بیت از او مثنوی نوشته تا آنجا که بچرخ راه باید والسلام بعد از آن حضرت مولانا فرمود که پیش از آنکه از غیر شما سر بر زدن عالم غیب در لم این را الفکر کرده بود که این نوع کتابی منظوم کرده شود پس از آن اقدام شیخ حسام با اهتمام تمام در آن شروع نمود که گاه چنان بودی تا او را شب مطلع فرمود حضرت مولانا ملاکی کرد و شیخ حسام الدین بخط خوب می نوشت و مجموع آن نوشته را باواز بلند بر حضرت مولانا می خواند و مکان الروح من جسدی عطف است بر سیدی یعنی از بهر علی کسی که بجای چنانست از تن و ذخیری یومی و غدی نفقه نگاه داشته روزی فردی من یعنی سبب سعادت دنیا و آخرت مراد ظاهر عبارت حضرت مولانا را موهبت که شیخ حسام الدین است او را باشد ملحق آنست که شیخ حسام الدین محبت

مساعد حضرت مولانا بود و درین تنبیه است هل لطف را لازم آنست که قوابع خود را مدح کنند
و بعین عالی منظور دارند و هو الشیخ قدق العارفين و الشیخ است پیشوای عارفان امام
الهدی والیقین امام اهدایت و یقین است معیشة الوری فریاد رسد آد میا نیست
امن لقلوب و انتهى لفظ نمی بضم نون جمع نهیه وان عقلست یعنی امین دها و عقلهاست
زیرا سها و ضامن بن بود او حاضر است تا ایشان را بر خیر و حق دلالت کند و نگاه دارد
و دبعة الله بین خلقه امانت خدات همان مخلوقات و بی معنی حضرت او را امانت کرده
در میان مخلوقاتش تا ایشان را ارشاد کند پس از آن او را بستند و صفوة فی بریتة
کریه خدات در خلقش و وصایا له لبتیه لفظ وصایا ه معطوفت بر لفظ بریه بامضا و مقدمه
یعنی مخزن و وصایا ه باب حسام الدین از آن جمله است که حضرت خدا ایشان را رسول الله
السلام سپرد زیرا در سوره یوسف فرمود **قل هذه نسیبنا دعوا علی بصیرة اننا من تبعنی پس این**
حسام الدین داخل است در متابعتی و وصایا ه عند صغیه یقال خبیثه ای بختی یعنی آن حسام
الدین از آن است که نصب کرده شد بنزد کردی کان و اهل صفای خدای تعالی مفتاح خزان
العرش کلید خزینهای عرش است یعنی حقایق علویة را می کشاید امین کنوز الفرش امین کنجهای
فرش است یعنی حقایق سفلیة را نیک نگاه دارم و بصدق و تسلیم و بیان کند ابو الفضایل بد
فضیلتهاست که تخم فضایل از او پیدا کرد حسام الحق والدین شمشیر حق و دین است حسن بن محمد
بن محمد بن الحسن المعروف بابن اخی تریک لفظ المعروف وصف الحسن است یعنی حسن که فرزند محمد
وان فرزند حسام است که این حسن مشهور است بفرزند اخی تریک ابو یزید الوقت نامش طیف نور است ریظام
بود لقب او سلطان العارفين است **حکایت** نقلت که می گوید هر سعادت که ما در یافتیم بدعا و رضامان
یا فیتیم که شی از من آب طلبید در خانه آب نبود رفتم آب آوردم چون مردم چشم بخواب گم کرده
آب زمین نهادن فی ادنی دانستم و زحمت بیدار ساختن و اندیدم چون چشم مبارک بگشاد و گفتم
مکاب می باید گفت بیارای سلطان ما ما بپرکت ان سلطان العارفين نام نهادند و فاته در سینه
احدی و سستین و ما یتین بود جنید الزمان کوین اصل وی از آنها و ندست و منشأ وی بغداد است
خواهر زاده سهر سقطنی بود و درین **حکایت** از سیر پر سیدند که هیچ مرید را در جرد بیرون نتر

حضرت مولانا در صورت مولانا فرمود
ارشاد در این شیخ حسام الدین تعیین کرده بود
و شیخ حسام الدین سید زکات
حضرت مولانا از درم
ساز و فاش کرد

کله جامع است که لفظش آنکه باشد فی معنی
بسیار این بلاغت حکم او بیت جوامع الکلم
خاصه رسول است علیه السلام
و خاصه و در آن است علیه السلام
علا و است

کرده وی را مقام آن حال نیست آن صوفی منصف بود باز آمد و بر جای خود نشست
جواب این طبع اگر چه اهل تحقیق و اصحاب تامل را از مقدمات سابقه و کلمات تالیف
معلوم می شود اما بوجوه دیگر تحقیق جواب و تفصیل صواب میسر است که می گوئیم
این جماعت از چند حال حالی نیست اند تا بیا در حق می کنند یا بعشق محبوبان جهان ^{حفظ} با ملامت
اراده یعنی خود را بمرم می نمایند که ما حال کاملان داریم و دعوی دروغ می کنند یا تکلف
خود بر حال اهل حال می دارند بامید آنکه از برکت این حق تعالی ایشانرا نیز حال آنها
روزی گرداند پس این چهار قسم است قسم اول خود هیچ شبهه نیست که مستحبت
قسم دوم اگر محبت محبوب شرعی باشد مانند منکوحه خود با کثرت خویش برین تقدیر
نیز رواست و با وجود این حالی از فایده نیست زیرا بجز قنطرح حقیقت است و خود
فرموده است **بیت** عاشقی کرین سر و کرین سرست عاقبت ما را بدان سر در هست
اما اگر تعلق عشق بکسی دارد که شرعاً و اینست جزای او در کردن اوست ما عمل اول
مسلمان بر صلاح می کنیم و بدین کلام جواب از قسم سوم هم معلوم شد آن قسم چهارم
سخن و مندوب است که من تشبه بقوم فهو منهم و رسول الله علیه السلام فرموده
است که چون قرآن خوانند باید که بگریید و اگر گریه نیاید خود را بزور بگریه
در آرید زیرا اکثر حالات مبادی آن تکلفت و نهایت آن تحقیق پس تکلف بی تحقیق
است بنیتی که کسی که اول قرآن را آموختن و خواهد بسیار می کوشد و تکلف می کند
تا بیا سوزد و حفظ می کند بعد از آن بر زبان او جاری می شود بلکه در عادات بسیار
افتد که کسی عشق شخصی با تکلف بر خود می بندد در اول حال اما در آخر چنان در دل
اوسوح می باید که اگر خواهد که خود اخلاص کند نمی تواند پس همچنین است محبت خدا
لا جرم هفتاد و هشتاد و هشتاد احوال ایشان و در دیدن صفات ایشان
حاضر شدن مجلس سماع و شنیدن آوازه ها محرک طبیعت و خواهش حالت کرد
و ازین جهت است که رسول الله علیه السلام فرمود اللهم ارزقنی حبك و حب من حبك
و حب من یقر بنبی ایتك و الحبتك **حکایت** خواجه غلامی داشت و این غلام بیار مجلس

سماع

سماع صوفیان می رفتند و در میان ایشان رقص می کرد تا یک نوبت خواجه را با او
مهی بود طلب کرد او را در میان ایشان یافت که رقص می کرد او را بیدون آورد
و با او جنگ کرد و او را دشنام داد و یکبار چرخ زد و گفت تا کی در میان این جماعت
همچنین میکنی چون این خواجه برآمد بعد از وفات او را در خواب دیدند در صحنه
جنت خرامان و بغایت خوش وقت و شادمان از او پرسیدند که تو امر تبه بچه یافتی
گفت بدان یا قسم که در وقت عنای بان غلام آن رقص کردم مرا گفتند که تو خود را
بان جماعت مانند کردی بهرکت این مرا از جمله ایشان کو دایند پس کسی که خود را
بر سیبل انکار ایشان مانند کرد و چندین مراتب یافت کسی که بطریق اخلاص خود را
با ایشان مانند کند بی هیچ مقامات خواهد یافت **سؤال** شاید بخاطر کسی بگذرد
اگر این رقص حق باشد و غیر شیطان و باطل نباشد باید که در وقت خواندن قرآن
پیدا شود نه در وقت شعر خواندن و در وی زدن پس چون درین وقت ایشانرا
هیچ وجود ذوق و حرکت پیدا نیست معلوم شد که غرور شیطان و لغو باطل بود **جواب**
آنست که وجد حق آنست که از عشق خدا و شوق او پیدا شود اما ظهور این را اسباب
یک سبب از آن بلکه بهترین سببها سماع قرآنت و اقشع ار جلد سماع از سماع قرآن
و جدت چنانکه حضرت خدا در سوره تنزیل فرمود مثالی تفشیر جلود الذین یخشون
ربهم و حق تعالی ثنا گفت بر آن کسان که از سماع قرآن ایشان را وجد برید آید چنانکه
در سوره مائد فرماید و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفيض من الدمع ^{عزفا}
من الحق و در نقل آورده است که پیش رسول الله علیه السلام این آیت خوانند آن
لدینا انکالا و جحیما و طامنا ذاغصة و عذبا الیها ان حضرت بیوش شد و پیش او
ایمیر المؤمنین عمر رضی الله عنده این آیت خواندند که ان عذاب یک لواقع ماله مرفح
۱ و نوحها زد و بیوش افتاد حاصل کلام و جدا سماع قرآن منقول و متواتر است
از صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین و همچنین از کابر اولیا و جدا سماع
قرآن منقول و مشهور است **سؤال** شاید بخاطر بگذرد که چون سماع قرآن سبب جدت

پس حکمت و ستر این چیت که این جماعت جمع می شوند و قوالان را جمع می کنند و
واشعار می خوانند و از شعور و وفی و جدی نمایند و رقص میکنند چنین فی
بایستی که جمع شوند و قرآن خوانند و ذوق کردند **جواب** آنست که اولی کوییم
قرآن کلام الهیت و صفی ارضیات خالق است و قدیست و قوه بشریه طاقت پرتوی
از انوار قرآن ندارد **حکایت** خواجا ابراهیم خواص را پرسیدند چه حالتی که در وقت
سماع قرآن راضد متی و سلطنتی که در آن وقت حرکت نکن کرده استماع را اما اصوات
طیبه و اشعار موزون و مخلوقیست از جمله مخلوقات و مناسبت مخلوق مخلوق زیاده است
از مناسبت بقیم و حفظ خود از این سان تری تواند گرفت زیرا که هر کس نمی تواند که
فیض کبریا در چیزی که کمال او مرتباً بالا باشد زیرا جهت استفاضه مناسبت است ^{چند} ^{مناسبت}
پیش تر است استفاضه زیاده و از این جهت است که کاملان صحابه و تابعین را از غیر
القرآن زیر تری آمد و جدور قص از اشعار بیشتر می شد و همچنین کل اولیا را بیشتر
و جدا از قرآن بودی و از ایشان زیر تر را و جدا از اشعار و همچنین تا زمان ما چون
نقصان زیاده است لاجرم رقص و سماع از شعور و وفی زیاده است و دوم کوییم
قرآن محفوظ است و بسیار شنیدند و چیزی که آدمی نمی شنود و غیر با است ازان
بیشتر و جدید پیدا و را و کاملانی که از قرآن وجدی گفتند نمی توانند که مدتی مدید
در یکت آیت وجد کنند امیرالمومنین ابو بکر رضی الله عنه جماعتی دید که نو با سلام در
آمد بودند قرآن می شنیدند و حالت می نمودند و کویه می کردند فرمود که کتا کاکنتم
تم مت قلوبنا یعنی ما نیز چنین بودیم در اول مادهای ماسخت شد که متاثر نمی شود
و از قرآن بسبب لغت و انس و بنا برین نکته بود که امیرالمومنین عمر رضی الله عنه می خواست
که مردم را از کثرت طوف بگرد کعبه منع کند و از این جهت است که در کتب فقه گفته اند
مجاور کعبه مکروه است و سوم کوییم گاه باشد که وجد و ضعف و محتاج مدد باشد
پس بمعیین قوت پذیرد لاجرم دف و فمد می دهند و این دو با اشعار جمع می شود
اما سیانت قرآن و محافظت و از مانند آنچه مددها واجب است و از این جهت

بوسه های راه و اینست خواندن او و چه نام می گویم جمع آیات قرآن شریف و شتم
حکمتهاست اما مستمع گاه هست که موافق و مناسب بعضی آیات نیست که وجد عبارت
از فیض تارة بجهت حزن و خوف و از بسط تارة آخری از جهت شوق و عشق و این حال
محب الظاهر ملام نیست بعضی آیات مثل یوسیم الله فی اولادکم للذکر مثل حفظ ^{نشی}
اگر هر چند در حقیقت این مناسبت حالت اما هر کس این را ادراک نمی کند لاجرم
اهل ذوق را معانی آیات و سماع فی مناسبت افتد از بهر آن شوق و حرکت نمایند **حکایت**
در مجلس ابوالحسن نوری جماعتی علماء بصاحب مشغول بودند و شیخ خاموش نشست ناگاه
سر بر آورد و چند شعر بخواند اصحاب چون شنیدند وجدی بدید آمد و در رقص
شدند که از مذاکره علم این حال دست نداد با وجود که مباحثه علم بنسبت این از شرف
مرتبه بلند بود لاجرم مرد منصف را چنان می باید که عیب خود را ببیند و از عیب دیگران
چشم پوشد از باب خود و در حال خود بگذارد **رباعی** انرا که زبان و سینه بکتاب
بکتابت بر سفت شرح و سیرت راست بکتابت ان چشم که عیب دیگران ببیند
چشمی بمعیب خویش بیناست بکتابت **حکایت** ابوالقاسم نصر آبادی را که یکی از اکابر
اولیا و علماء بود شخصی پرسید که پیش سماع و رقص و وفی در راست یانی گفت این
حال تو بان کس ماند که آمد از حسن بصری پرسید که با شیخ ابی که در وقت وضو ^{ختم}
بجامه می رسد پاکت یا نخس شیخ گفت تو از جای بی گفت از شام گفت فی جیامه ^{مند}
اهل شام که قوع العین رسول الله علیه السلام خون بر زمین ریختند و پاک ندانند
و حال چیزی می پرسند و احتیاط در چیزی می کنند که کسی بهترین عالم و آدم بود در
احتیاط نکرد بعد از ان شیخ ابوالقاسم فرمود که ای عزیز تو از خود حالی بدروع
کمی و دعوی مقامات اولیا نمایی بجز از اینست که بسماع و رقص مشغول شوی
پس ان قومی که مجتمع شدند و قوالی حاضر کنند و بسماع اشتغال نمایند بهتر
از ان باشد که غیبت کنند و در حرام افتند **اما** **حکایت** آنست که مسایل کوید بدعت
شرعاً مذموم است زیرا رسول الله علیه السلام فرمود علیکم بسنتی و سنته

الخلفاء الراشدين من بعدى عضوا عليها بالتواخذ وياكم ومحدثان الامور فان
كل محدث بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار معنى اين حديث است كه
بر شما باد اى درميان و اى امتناچي روى من و خلفاء راشدين پس از من و اين
طريقت را بدندان بگيريد و اين كنايت از مبالغه در محافظه و ملازمت اين طريقت
و پرهيز نماييد از چيزهايي كه نو بديد آمد زيرا هر چه از اين بديد آمد بدعت است
و هر بدعتي ضلالت و هر گناه با گناه در دوزخ خواهد بود الفصحة اخبار و آثار
در زم بدعت بسيار است و اين معناه اجتماع بر خواندن اشعار و سماع و في و دف
رذن است و بدعت **جواب** اول است كه بدعت چيزي را كه كويند كه در زمان
رسول الله عليه السلام و در زمان خلفا و تابعين بنوده باشد و از ايشان از نفي
و اثبات ساكت شدن و پيش از اين گفته شد كه رسول الله عليه السلام خواندن شعرا
مخويز كرد و ابوبكر را رضى الله عنه از منع منع كرد و جسته در سجده رقص كردند
و مفضل و مبيح شد كه چندين او را و اهل دين بريح رفته اند پس چگونه بدعت
باشد **جواب** دوم است كه اگر مسلم را بر اين راي كه بدعت است و كويم اين بدعت
حسنات زيرا كه بدعت دو قسم است قسم اول بدعتي است كه امر محدودى
باشد كه وجود مستلزم رفع سنت قديمه باشد مراد از حديث مذكور اين بدعت
است پس كل بدعة ضلالة عام خص منه البعض است قسم دوم بدعت حسنة است
و اين است كه وجود او مستلزم رفع سنت قديمه نباشد چون تراوح گذارن زنجير
و بناي منار بلند و شروع علماء در تفاريع قصه و مناظرات و تدوين كتب مجادلات
كه اينها بدعت است اما بدعت حسنة است كه در زمان رسول الله عليه السلام و در زمان
خلفاء راشدين نشد است و ان بدعت حسنة مقبول است و اگر طاعنان كويند ما
حنفي مذهبيم و در مذهب ما اين چيزها را بايت پس بدعت است **جواب** كويم
بعد از آنكه ثابت شود در مذهب امام اعظم روايت چيزي را كه امام شافعي جلال
داشته باشد و فقهاي شافعية در كتب آورده باشند كه حرام نيت چگونه كويند كه
بدعت

بدعت است يا نار و است پس برين تقدير كسي كه در نماز چهار شميمه كند يا قصد
كند و و صونسازد يا مسح سر كند مقدار و موي ياست موي و برين
وضو نماز گذارده يا يدي كه كوينا و مبتدع است و با كافرست كه تي وضو نماز
گذارده از ان كه در مذهب امام اعظم اين وضو درست نيت پس شافعي نيز
كويد حنفي مذهب را اين مبتدع است يا كافرست و اين نزاع مفضي ميشود
بعقل فرفتن و همچنين مخر ميشود بهدم مذهبين بلكه بهدم دين نيت
تقليد و بطلان اين خود ظاهرست لله الحمد جلد اول از مشنوي و سخناني كه
معلق بزبان فارسي و كتاب مشنوي بخذمت مولوي بود و تحقيق

دفع طعن طاعنان در بنجا تمام شد
و اين شادح حيقم دين جلد هكاهم آورده
و باسخ اسارت كود چهار صد ده حكايست
تم تاليف الكتاب بعون
الوهاب في اول
الاول سنة تسع وار
وسماه
م



دش

